ارتباط گفتاري زن و مرد نامحرم

از ديدگاه كتاب و سنّت

احمد طاهري‌نيا

(دانش‌آموخته حوزه علميه و كارشناس ارشد علوم قرآني)

چكيده

يكي از لوازم حضور زنان در اجتماع، ارتباط گفتاري آنان با مردان نامحرم است كه ممكن است به يكي از صورت‌هاي گفت‌وگو، پرسش و پاسخ و سخنراني باشد. سؤال اصلي اين است كه اين ارتباط از نظر كتاب و سنّت چگونه است؟ آيا زنان مجازند با مردان ارتباط گفتاري به هر يك از صور ياد شده داشته باشند؟ و در صورت جواز، آيا در كيفيت اداي كلمات نيز مي‌توانند به هرگونه سخن بگويند يا بايد مقرّراتي را رعايت نمايند؟ و در هر صورت، آيا بايد به مقدار ضرورت اكتفا كنند يا در اين مسئله نيز محدوديتي ندارند؟

با مراجعه به كتاب و سنّت و مشاهده نقل‌هاي قرآن از گفت‌وگوهاي انبيا عليهم‌السلام با زنان و گفت‌وگوي برخي از زنان نمونه و پاك‌دامن با برخي از مردان غيرمحرم و با مراجعه به رواياتي كه راويان زن از پيامبر و ائمّه اطهار عليهم‌السلام نقل كرده يا مسائلي را از آنان پرسيده و جواب شنيده‌اند، به اين نتيجه مي‌رسيم كه اصل ارتباط گفتاري زن و مرد نامحرم به يكي از صورت‌هاي ياد شده بدون قصد لذت اشكالي ندارد. اما بر اساس آيه «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ»(احزاب: 32) بايد اداي كلمات و طرز سخن گفتن به گونه معروف و دور از هرگونه عشوه‌گري باشد تا زمينه فساد و ارتباط نامشروع فراهم نشود. همچنين در سخنان خود بايد، به مقدار ضرورت بسنده كنند و از به درازا كشيدن كلام و ردّ و بدل كردن مطالب غيرضروري پرهيز نمايند.

كليدواژه‌ها: زن، اجتماع، سخنراني، مردان، نامحرم، مستور بودن، ارتباط.

مقدّمه

انسان براي تبادل اطلاعات و انتقال پيام‌هاي خود به ديگران، چاره‌اي جز ارتباط با همنوعان ندارد. حضور زنان در جامعه و مشاركت آنان در فعاليت‌هاي اجتماعي نيز بدون ارتباط با مردان و تعامل با آنان ميسّر نخواهد بود. بخشي از اين ارتباط به صورت گفت و شنود انجام مي‌گيرد كه موضوع بحث اين مقاله است.

با عنايت به ضرورت تبادل اطلاعات از طريق ارتباط گفتاري ميان زن و مرد از يك‌سو، و لزوم تنظيم فعاليت‌ها و تلاش‌هاي افراد در جامعه اسلامي بر اساس باورهاي مذهبي و دستورات وحياني از سوي ديگر، اين پرسش مطرح مي‌شود كه ديدگاه كتاب و سنّت در اين مسئله چيست؟ از اين‌رو، مقاله حاضر در پي يافتن پاسخ صحيح پرسش‌هاي ذيل است:

1. آيا از نظر اسلام، گفت‌وگوي زن و مرد نامحرم يا سخنراني زن و مرد براي مردان و زنان نامحرم، جايز است؟

2. در صورت مثبت بودن پاسخ سؤال نخست، آيا اسلام براي كيفيت ارتباط گفتاري آنان محدوديتي قايل شده است، يا زن و مرد مي‌توانند به هر كيفيتي با هم سخن بگويند؟

3. آيا زن و مرد نامحرم مي‌توانند در هر موضوع و به هر مقداري كه بخواهند با هم ارتباط گفتاري داشته باشند؟ يا بايد در كمّيت گفت‌وگو نيز ضوابطي را رعايت كنند؟

گفت‌وگوي زن و مرد نامحرم از منظر قرآن

گرچه در زمينه اصل سخن گفتن زن و مرد، در قرآن به صورت صريح آيه‌اي در نفي يا اثبات وارد نشده، اما مي‌توان با مراجعه به آياتي كه گفت‌وگوي زنان و مردان نامحرم را نقل كرده‌اند ديدگاه قرآن را در اين‌باره به دست آورد. با مراجعه به قرآن، مي‌توان گفت‌وگوهايي را كه از زنان و مردان نامحرم نقل شده‌اند، در دو دسته بررسي كرد:

الف. گفت‌وگوي زنان و مردان معصوم

1. گفت‌وگوي حضرت زكريّا با مريم عليهاالسلام: حضرت زكريّا عليه‌السلامكه كفالت حضرت مريم عليهاالسلام را به عهده داشت، به عبادتگاه او در بيت‌المَقْدِس سر مي‌زد و با وي سخن مي‌گفت، از او سؤال مي‌كرد و جواب مي‌شنيد. قرآن در اين زمينه مي‌فرمايد: وقتي حضرت زكريّا عليه‌السلام به محل عبادت حضرت مريم عليهاالسلام سر مي‌زد و در هر نوبت غذاي آماده در مقابلش مي‌ديد، از او مي‌پرسيد: اي مريم! اين (طعام) از كجا برايت آمده است؟ (حضرت مريم) مي‌گفت: اين از طرف خداست.1

2. گفت‌وگوي حضرت سليمان عليه‌السلام با ملكه سبا: در داستان ملاقات ملكه سبا با حضرت سليمان عليه‌السلام چنين مي‌خوانيم: به او گفته شد: داخل حياط قصر شو! اما هنگامي كه بدان نظر افكند، پنداشت نهر آبي است و ساق پاهاي خود را برهنه كرد (تا از آب بگذرد، اما سليمان) گفت: (اين آب نيست، بلكه) قصري است از بلور صاف. (ملكه سبا) گفت: پروردگارا! من به خود ستم كردم. و با سليمان، براي خداوندي كه پروردگار عالميان است، اسلام آوردم.2

3. گفت‌وگوي حضرت موسي عليه‌السلام با دختران حضرت شعيب عليه‌السلام: قرآن داستان حضرت موسي عليه‌السلام و برخورد وي با دختران حضرت شعيب عليه‌السلامرا اين‌گونه نقل مي‌كند: و هنگامي كه به (چاه) آب مدين رسيد، گروهي از مردم را در آنجا ديد كه چهارپايان خود را سيراب مي‌كنند، و در كنار آنها، دو زن را ديد كه مراقب گوسفندان خويشند (و به چاه نزديك نمي‌شوند، حضرت موسي عليه‌السلام) به آنها گفت: كار شما چيست؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمي‌دهيد؟) گفتند: ما آنها را آب نمي‌دهيم تا چوپان‌ها همگي خارج شوند، و پدر ما پيرمرد مسّني است. موسي به (گوسفندان) آنها آب داد، سپس رو به سوي سايه آورد و عرض كرد: پروردگارا! هر خير و نيكي بر من فرستي بدان نيازمندم. پس يكي از آن دو به سراغ او آمد و در حالي كه با نهايت حيا گام برمي‌داشت و گفت: پدرم از تو دعوت مي‌كند تا مزد سيراب كردن گوسفندانمان را به تو بپردازد.3

در اين مورد نيز حضرت موسي عليه‌السلام كه از پيامبران الهي بود، با دختران حضرت شعيب عليه‌السلام، كه آنان نيز پيامبرزاده و عفيفه و پاك‌دامن بودند، سخن گفت و پاسخ شنيد. پس از آنكه حضرت شعيب عليه‌السلاميكي از دختران خود را به دنبال حضرت موسي عليه‌السلامفرستاد و او پيام پدر را براي پرداخت اجرت كاري كه كرده بود به حضرت موسي عليه‌السلامرساند، او همراه وي به خانه حضرت شعيب عليه‌السلام آمد.

اين دسته از آيات از دو جهت براي بحث ما مفيد و قابل استناد است: نخست اينكه دو طرف يا حدّاقل يك طرف گفت‌وگو در اين آيات از پيامبران الهي، از شخصيت‌هاي ممتاز و كساني هستند كه گفتار و رفتارشان براي ساير افراد جامعه حجت و قابل الگوبرداري است. از اين‌رو، اگر بر اساس نقل صادق و درست قرآن، حضرت زكريّا عليه‌السلام با حضرت مريم عليه‌السلام سخن مي‌گويد يا حضرت موسي عليه‌السلام و حضرت سليمان عليه‌السلام با نامحرم ارتباط گفتاري برقرار مي‌كند، مي‌توان نتيجه گرفت كه اصل ارتباط گفتاري زن و مرد نامحرم در شرايط عادي، بدون ريبه ممنوعيتي ندارد.

از ديگر سو، نقل اين گفت‌وگوها در قرآن، بدون اينكه اين عمل تخطئه يا از آن مذمّتي شده باشد، دليل بر عدم ممنوعيت آن از ديدگاه قرآن است.

ب. گفت‌وگوي زنان و مردان غيرمعصوم

1. گفت‌وگوي خواهر حضرت موسي عليه‌السلام با مأموران فرعون: در ماجراي به آب انداختن حضرت موسي عليه‌السلام در كودكي و گرفتار شدن وي به دست فرعون، قرآن از حضرت موسي عليه‌السلام نقل مي‌كند كه به مأموران فرعون گفت: «هَلْ أَدُلُّكمْ عَلي مَن يَكْفُلُهُ» (طه: 40) (آيا خانواده‌اي را به شما راهنمايي كنم كه اين نوزاد را كفالت مي‌كند؟) خواهر حضرت موسي عليه‌السلام با مأموران حكومت فرعون خويشاوندي نداشت. با اين حال، براي نجات جان حضرت موسي عليه‌السلام، و برگرداندن وي به مادرش، با آنان وارد گفت‌وگو شد و در نهايت، در قالب كسي كه مي‌تواند به اين كودك شير دهد مأموران فرعون را به مادر حضرت موسي عليه‌السلام راهنمايي كرده و او را به آغوش مادرش بازگرداند.

توجه به اين نكته ضروري است كه اين عمل از آن نظر كه از غيرمعصوم صادر شده مورد استناد نيست و نمي‌تواند دليل بر جواز آن باشد؛ اما از آن نظر كه اين رفتار از خواهر حضرت موسي عليه‌السلام در كتاب وحي الهي بدون تخطئه و مذمّت منعكس شده، دليل بر عدم ممنوعيت آن از ديدگاه قرآن و از اين‌رو مورد استناد است.

ممكن است گفته شود: خواهر حضرت موسي عليه‌السلامبراي نجات جان برادر، از باب ضرورت با مأموران فرعون سخن گفته و اين گفت‌وگو در شرايط غيرعادي بوده است و نمي‌تواند به غير مورد ضرورت توسعه و تعميم داده شود. پاسخ اين است كه اگر تنها اين آيه در مسئله وجود داشت اين سخن درست و اشكال وارد بود؛ اما با توجه به آياتي كه پيش از اين ذكر شد، جايي براي اين اشكال نخواهد بود.

2. گفت‌وگوي مردم با حضرت مريم عليهاالسلام: هنگامي كه حضرت مريم عليهاالسلامبا كودك خردسالش به ميان مردم برگشت، مردم به او گفتند: اي مريم! كار بسيار عجيب و زشتي انجام داده‌اي! اي خواهر هارون! نه پدرت مرد بدي بود، و نه مادرت زني بدكاره. پس حضرت مريم به او (كودك) اشاره كرد. گفتند: ما چگونه با كودكي كه در گاهواره است سخن بگوييم؟4

بر اساس اين آيه، وقتي مردم حضرت مريم عليهاالسلام را، كه تا آن زمان دوشيزه بود، با نوزادي در آغوش مشاهده كردند، به او بدگمان شدند و با وي آن‌گونه سخن گفتند و نسبت ناروا دادند. حضرت مريم عليهاالسلامنيز گرچه به ظاهر در برابر سخنان آنان لب به كلام نگشود و پاسخي نداد، اما با اشاره به كودك و تكلّم نوزاد به امر الهي و خارق‌العاده، پاسخ آنان را داد.

از اين آيه نيز استفاده مي‌شود كه سخن گفتن مرد با زن، كه در قالب پرسش انجام گرفته است، ممنوعيتي ندارد. ممكن است گفته شود: پس چرا حضرت مريم عليهاالسلامسكوت كرد و به آنان پاسخي نداد؟ جواب اين است كه عدم پاسخ حضرت مريم عليهاالسلام نه از باب ممنوعيت تكلّم با آنان و عدم جواز ارتباط گفتاري بود، بلكه به سبب اطاعت از فرمان الهي بود تا با سخن گفتن نوزاد به صورت اعجاز خرق عادت، ريشه بدگماني مردم نسبت به حضرت مريم عليهاالسلام از بين برود و دامن وي براي هميشه تطهير گردد، و اين كار در اثبات پاك‌دامني حضرت مريم عليهاالسلامبسيار مؤثرتر بود از اينكه خود حضرت مريم عليهاالسلام بخواهد با سخنان خود جواب مردم را بدهد و از خويش دفاع كند.

گفت‌وگوي زن و مرد نامحرم از منظر سنّت

درباره مسئله يادشده، دو دسته روايت وجود دارد: دسته اول رواياتي كه ظهور در جواز دارد و دسته دوم رواياتي كه به گونه‌اي بر ترك اين عمل تأكيد داشته، از ظاهر آنها ممنوعيت ارتباط گفتاري زن و مرد نامحرم استفاده مي‌شود. براي روشن شدن مسئله، هر دو دسته روايات را از نظر مي‌گذرانيم:

الف. روايات دالّ بر جواز

روايات فراواني وجود دارد كه راويان زن مطالبي را در زمينه‌هاي احكام عملي، اعتقادي و اخلاقي از پيامبر يا امامان معصوم عليهم‌السلامشنيده و نقل كرده‌اند. اين دسته از روايات گرچه با يك نگاه بدين سبب كه مشتمل بر حكمي از احكام عملي يا مسئله‌اي از مسائل اعتقادي و اخلاقي بوده، نقل و در كتب روايي گردآوري شده و عالمان ديني نيز از اين منظر بدان‌ها نگريسته و در مباحث فقهي و اخلاقي و اعتقادي بدان استناد كرده‌اند، اما از نگاه ديگر، از دو جهت مي‌تواند بر جواز ارتباط گفتاري زن و مرد نامحرم دليل باشد: يكي از آن جهت كه بيان‌كننده رفتار و سيره عملي معصوم است، و ديگر از آن جهت كه نشان‌دهنده امضاي معصوم نسبت به رفتار مردم است كه هر دو حجت شرعي و قابل استناد است.

اين روايات هم از پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌و‌آله و هم از ائمه اطهار عليهم‌السلامدر كتاب‌هاي روايي فراوان نقل شده‌اند كه در اينجا براي رعايت اختصار، برخي از آنها به عنوان نمونه، از پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌و‌آله و حضرت زهرا عليهاالسلام و حضرت علي و امام صادق عليهماالسلام نقل مي‌شود:

1. گفت‌وگوي زنان با پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌و‌آله:

الف. هند، همسر ابوسفيان، نزد پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آله رفت و گفت: اي رسول خدا! ابوسفيان مرد بخيلي است و هزينه زندگي من و فرزندم را بجز آنچه از جيبش مخفيانه بدون اينكه متوجه شود برمي‌دارم نمي‌دهد. آيا با اين كار بر عهده من چيزي هست؟ پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آله فرمود: براي هزينه خود و فرزندت به مقدار متعارف بردار!5

ب. حضرت علي عليه‌السلام فرمود: پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌و‌آله از جهاد سخن مي‌گفت، زني به ايشان عرض كرد: يا رسول‌اللّه! از اين عمل، براي زنان، بهره‌اي نيست؟ پيامبر فرمودند: چرا، براي زن از آغاز بارداري تا زايمان و پس از آن، تا وقتي كودك را از شير بگيرد، مثل پاداش كسي است كه در راه خدا از مرزهاي اسلام حراست و پاسباني كرده است.6

ج. رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌و‌آله در جواب زني كه از او پرسيد: چرا شهادت و ارث دو زن مطابق يك مرد است، فرمود: زيرا دين و عقل شما ناقص است. زن (درباره اين سخن توضيح خواست و) پرسيد: نقصان دين ما چيست؟...7

د. زينب عطر فروش به خانه رسول گرامي صلي‌الله‌عليه‌و‌آله نزد زنان و دختران آن حضرت رفت و آمد مي‌كرد. عادت آنان اين بود كه از وي عطر مي‌خريدند. يك بار كه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آله وارد خانه شدند و زينب را نزد زنان و دختران خود ديدند، به او فرمودند: هنگامي كه تو نزد ما مي‌آيي اتاق‌هاي ما خوش‌بو مي‌شود. زينب عرض كرد: خانه‌هاي شما به بوي عطر شما خوش‌بوترند. سپس پيامبر به وي فرمودند: وقتي مي‌فروشي نيكو بفروش و نيرنگ مكن كه اين كار به خداترسي همسازتر است و مال را پايدارتر مي‌سازد. زينب عطّاره گفت: من براي خريد و فروش و معامله نيامده‌ام، آمده‌ام از عظمت خدا از شما بپرسم. پيامبر فرمودند: عظمت خدا بسيار است. برخي از آن را برايت مي‌گويم.8

روايات فراواني حاكي از گفت‌وگوي زنان با پيامبر وجود دارند كه براي رعايت اختصار به همين مقدار بسنده مي‌شود.9

2. گفت‌وگوي سلمان با حضرت فاطمه عليهاالسلام:

الف. ابن عبّاس مي‌گويد: حضرت فاطمه عليهاالسلام به سلمان گفت: سلمان! اين پيراهن مرا بگير و نزد شمعون يهودي ببر و به او بگو: فاطمه دختر محمّد صلي‌الله‌عليه‌و‌آله مي‌گويد: در مقابل آن، يك من خرما و يك من جو قرض بده... .10

ب. سلمان مي‌گويد: حضرت فاطمه عليهاالسلام نشسته بود و پيش روي آن حضرت سنگ آسيابي بود كه با آن جو آسيا مي‌كرد و دسته آسياب خون‌آلود بود و حسين عليه‌السلام (كه در آن زمان كودكي شيرخوار بود) در كناري از خانه، از گرسنگي گريه مي‌كرد. من به آن حضرت عرض كردم: اي دختر رسول خدا! اين فضّه است، از او در كارهاي خانه كمك بگير! حضرت فاطمه عليهاالسلام فرمودند: پدرم به من سفارش كرد كه كارهاي خانه يك روز از من و يك روز از فضّه باشد. ديروز نوبت فضّه بود (و امروز نوبت من است.) سلمان مي‌گويد: عرض كردم: من بنده آزاد شما هستم و (براي خدمت آماده‌ام) يا جو را آسياب كنم يا از حسين عليه‌السلام نگه‌داري كنم. حضرت زهرا عليهاالسلام فرمود: من به ساكت كردن حسين شايسته‌ترم، شما به آسياب كردن جو بپرداز.11

3. گفت‌وگوي زنان با حضرت علي عليه‌السلام:

الف. زن بارداري كه وضع حملش نزديك بود، خدمت حضرت علي عليه‌السلام آمد و گفت: يا أميرالمؤمنين! مرا پاك كن كه زنا كرده‌ام. مرا پاك كن كه خدا تو را پاك گرداند! عذاب دنيا از عذاب دايمي و لاينقطع آخرت آسان‌تر است. حضرت علي عليه‌السلامبه او گفتند: از چه چيزي تو را پاك كنم؟ گفت: من زنا كرده‌ام... .12

ب. امام باقر عليه‌السلام فرمودند: در حالي كه حضرت علي عليه‌السلامدر مسجد كوفه نشسته و شمشير خود را به شكم چسبانده و سپر را پشت سر قرار داده بودند، زني وارد مسجد شد و عليه شوهر خود از حضرت كمك طلبيد. حضرت علي عليه‌السلام به نفع شوهر قضاوت كرد. زن عصباني شد و... .13

4. گفت‌وگوي زنان با امام صادق عليه‌السلام:

الف. سعيده و منه، خواهران محمّدبن عميد، گفتند: به محضر امام صادق عليه‌السلام مشرف شديم و عرض كرديم: آيا زن مجاز است برادر (ديني) خود را زيارت كند؟ فرمود: بلي عرض كرديم: مصافحه چطور؟ فرمود: اگر از روي لباس باشد، اشكال ندارد. سپس يكي از خواهران پرسيد: اين خواهر من به ديدار برادرانش مي‌رود. امام به وي فرمود: هر گاه به ديدار برادر (ديني)ات مي‌روي، لباس‌هاي رنگارنگ نپوش.14

ب. زني خدمت امام صادق عليه‌السلام شرفياب شد و درباره زني كه به طور دائم خون از رحمش خارج مي‌شود و نمي‌داند حيض است يا خون ديگر، پرسش كرد. امام عليه‌السلامدر جواب فرمودند: خون حيض گرم و غليظ و سياه است و با فشار و حرارت خارج مي‌شود، اما خون استحاضه زردرنگ و سرد است. بنابراين، هر گاه خوني كه از رحم خارج مي‌شود، گرم و سياه بود و با فشار خارج شد، زن موظّف است نمازش را ترك كند.

رواياتِ بيانگر گفت‌وگوي زنان با امام صادق عليه‌السلامفراوان است كه براي رعايت اختصار، به ذكر همين مقدار اكتفا مي‌شود.15 گرچه بيشتر يا تمام اين روايات اگر از نظر سند مطالعه شوند قابل خدشه‌اند و نمي‌توانند مطلبي را ثابت كنند، اما اگر در يك نگاه كلي، به مجموع اين روايات نگاه شود، همه در دلالت بر اين معنا متحدند كه زنان مسلمان با پيشوايان ديني و اهل‌بيت عليهم‌السلام ارتباط گفتاري داشتند و با آنان در مسائل مورد نياز خود سخن مي‌گفتند، از آنها سؤال مي‌كردند و جواب مي‌شنيدند. از اين‌رو، مي‌توان گفت: اين روايات16 بر ارتباط گفتاري زنان با پيشوايان معصوم عليهم‌السلام تواتر معنوي دارند و از آنها استفاده مي‌شود كه گفت‌وگوي زن و مرد نامحرم در مسائل مورد نياز زندگي به طور متعارف، منع شرعي ندارد.

ب. روايات دالّ بر منع

در مقابل روايات ياد شده، رواياتي وجود دارند كه ارتباط گفتاري زن و مرد نامحرم را ممنوع دانسته و يا با برخي از تعبيرات از آن مذمّت كرده‌اند. اين روايات را، كه از نظر ظاهري در تعارض با روايات گذشته‌اند، مي‌توان در قالب چهار دسته بررسي كرد:

1. روايات دلّ بر مذمّت مطلق گفت‌وگو با زنان:

ـ از پيامبر گرامي صلي‌الله‌عليه‌و‌آله نقل شده است كه مردم را از همسخن شدن با زنان ـ يعني غيرمحارم ـ نهي نمود.17

ـ از حضرت علي عليه‌السلام روايت شده است: سخن گفتن با زنان انسان را به سختي مي‌كشاند و دل را منحرف مي‌سازد.18

ـ در روايت ديگري از آن حضرت آمده است: بر هر انساني لازم است از سه چيز دوري كند: نزديك شدن به اشرار، همسخن شدن با زنان، همنشيني با اهل بدعت.19

ـ همچنين از حضرت علي عليه‌السلام روايت شده است كه آن حضرت مردان را از همسخن شدن با زنان نهي مي‌كرد.20

ـ در روايت ديگري از آن حضرت آمده است: سخن گفتن با زنان را كم كن تا بزرگواري‌ات كامل گردد.21

ـ از امام صادق عليه‌السلام نيز روايت شده است: سخن گفتن با زن يكي از دام‌هاي شيطان است.22

ـ در حديث ديگري با عنوان حديث النساء همين روايت نقل شده است.23

در اين روايات، عنوان «محادثة النساء»، كه به معناي گفت‌وگو با زنان، يا «حديث النساء»، كه به معناي سخن گفتن با زنان است، آمده و به تعبيرهاي گوناگون، از آن مذمّت شده و يا با واژه «نهي» از اين عمل بازداشته شده است. عنوان «محادثة النساء» و «حديث النساء» گسترده و فراگير است و هرگونه ارتباط گفتاري و سخن گفتن زن و مرد را به هر كيفيت و به هر مقدار و با هر زني كه باشد شامل مي‌شود.

2. روايات در خصوص سلام كردن به زن: از امام صادق عليه‌السلامنقل شده است كه فرمود: به زن سلام نكن24 و از حضرت علي عليه‌السلامروايت شده است كه فرمود: در سلام كردن به زنان پيش‌دستي نكنيد.25

ويژگي مشترك اين دو دسته روايات اين است كه مخاطب آن مردان هستند و از آنان خواسته شده كه از سلام كردن به زنان بپرهيزند.

نقد و بررسي: روايات دسته اول، كه به طور مطلق از سخن گفتن با زنان نهي يا از آن مذمّت كرده، در كتاب‌هاي تحف‌العقول و دعائم الاسلام و عيون الحكم والمواعظ مرسل نقل شده و فاقد اعتبار است. تنها روايتي را صدوق در الخصال با اين مضمون از مسعدة بن صدقه نقل كرده كه سندش معتبر است،26 اما از لحاظ متن و دلالت، مضطرب و قابل مناقشه است؛ زيرا:

اولاً، به جاي كلمه «محادثه»، واژه «مناقشه» آمده است.

ثانيا، كتاب‌هايي كه اين روايت را نقل كرده‌اند در اين كلمه (مناقشه) متحد نيستند. در برخي از كتاب‌ها مثل الخصال واژه «مناقشه» آمده كه مرحوم صدوق آن را به «محادثه» معنا كرده است. در كتاب‌هاي ديگر، واژه‌هاي «مشاوره، منافسه، مثاقبه و مثافنه» به كار رفته است.27 اضطراب در اين كلمه و تغيير در معناي آن، سبب مي‌شود كه استناد به اين روايت با مشكل مواجه شود.

ثالثا، بر فرض كه اصل اين كلمه «مناقشه» باشد ـ چنان‌كه در كتاب الخصال كه منبع اصلي اين روايت است، «مناقشه» آمده ـ و بر اساس برخي تحقيقات در چاپ سنگي آن نيز مناقشه بوده،28 عنوان «مناقشة النساء» غير از «محادثة النساء» است. «مناقشه» به معناي مجادله و گفت‌وگوي جدلي يا حساب‌رسي شديد و عميق است،29 نه به معناي گفت‌وگوي معمولي و متعارف. اگر مناقشه را اين‌گونه معنا كنيم، اين روايت با بحث حاضر، كه در ارتباط با گفت‌وگوي متعارف با زن است، ارتباطي ندارد. گويا روايت مي‌خواهد بگويد با زنان وارد جدل نشويد، نه اينكه با آنان سخنان معمولي، كه مورد نياز انسان است، نگوييد.

رابعا، بر فرض كه «مناقشه» در اين روايت، به معناي «محادثه» باشد يا احتمال داده شود كه تصحيفي صورت گرفته و در اصل «محادثه» بوده است، باز هم مي‌توان گفت: آنچه در روايت مذمّت شده و سبب مردن دل دانسته شده، كثرت محادثه و گفت‌وگو با زنان است، نه اصل سخن گفتن معمولي.

خامسا، لسان روايت لسان توصيه و سفارش است، نه لسان تكليف و تحريم.

سادسا، اطلاق اين روايات گفت‌وگو با محارم را نيز شامل مي‌شود كه به يقين منعي ندارد. بنابراين، اين دسته از روايات نمي‌تواند بر ممنوعيت و حرمت ارتباط گفتاري زنان و مردان نامحرم دلالتي داشته باشد.

اما در مقابل روايات دسته دوم، كه مردان را از سلام كردن به زنان نهي كرده است رواياتي وجود دارد كه پيامبر گرامي صلي‌الله‌عليه‌و‌آلهو حضرت علي عليه‌السلام به زنان سلام مي‌كردند.30 بنابراين، روايات دسته دوم با سيره عملي اهل‌بيت عليهم‌السلام در تعارض است. حل اين تعارض و جمع ميان آن روايات و اين روش عملي به اين است كه عمل اهل‌بيت عليهم‌السلامقرينه و نشانه است بر اينكه نهي در آن روايات، تحريمي و دال بر حرمت و ممنوعيت عمل نيست، بلكه تنزيهي و براي پيش‌گيري از وقوع افراد در تلذّذ و ريبه و كشيده شدن به وادي معصيت و گناه است.

مؤيّد اين سخن روايتي است كه مي‌گويد: حضرت علي عليه‌السلامبا اينكه به زنان سلام مي‌كرد، اما خوش نداشت به زنان جوان سلام كند و مي‌فرمود: خوف دارم از اينكه صداي زن در نظرم خوش آيد و آنچه از اين بابت در قلب من وارد مي‌شود (آثار سوء آن) بيش از پاداشي باشد كه از سلام عايدم مي‌شود31 البته حضرت علي عليه‌السلامامام و معصوم است و به يقين، از هرگونه خطا و لغزش و خطورات ذهني و قلبي مصون است. بنابراين، سخن مزبور درسي است براي ساير انسان‌ها كه مواظب رفتار خود باشند. پس معناي روايات آن است كه براي پيش‌گيري از وقوع در حرام، بهتر است مردان از مقدّمات آن و چيزهايي كه زمينه آن را فراهم مي‌سازند پرهيز كنند و به زنان نامحرم، به ويژه زنان جوان، سلام نكنند.

نكته ديگري كه در ارتباط با روايات نهي از سلام به زنان مي‌توان گفت اين است كه اين نهي ويژه سلام كردن به زنان است و به ساير ارتباطات گفتاري زن و مرد همانند گفت‌وگوي معمولي، كه مورد نياز انسان‌ها در زندگي عادي است، سرايت نمي‌كند. شاهد اين سخن روايت دوم است كه گفته: «در سلام كردن به زنان پيش‌دستي نكنيد.» از اين روايت فهميده مي‌شود كه سخن گفتن با زن مانعي ندارد؛ زيرا مي‌گويد: سخن خود را با سلام كردن به آنان آغاز نكنيد؛ يعني اصل سخن گفتن و ارتباط گفتاري را مسلّم فرض كرده، ولي فرموده است آن را با سلام آغاز نكنيد.

توضيح آنكه روايات فراواني در آداب معاشرت وارد شده است كه تأكيد دارد انسان‌ها در برخوردهاي خود با افراد، اول سلام كنند و بعد سخن بگويند؛ يعني كلام خود را با سلام آغاز كنند. و حتي در برخي از آنها آمده است: اگر كسي بدون سلام با شما سخن گفت، جوابش ندهيد.32 اين دستورالعمل، كه به طور كلي در آداب معاشرت انسان‌ها آمده است، در خصوص تعامل زنان و مردان نامحرم به وسيله اين روايات تخصيص مي‌خورد و معنايش اين مي‌شود كه در ارتباط و برخورد مردان با زنان نامحرم اين دستورالعمل رجحان ندارد و لازم نيست مردان هنگام مواجه شدن با زنان، اول به آنان سلام كنند، بلكه اصل مطلب را بگويند و از مقدّمات و مؤخّرات آن صرف‌نظر كنند. در نتيجه، اولاً، نهي در اين روايات تحريمي نيست. ثانيا، مخصوص سلام كردن است و به ساير ارتباطات گفتاري زنان و مردان نامحرم توسعه نمي‌يابد.

شايد فلسفه اين دستور پيش‌گيرانه در خصوص سلام كردن به نامحرم نيز اين باشد كه سلام كردن به عنوان يك ادب ديني و اسلامي براي ايجاد انس و الفت و محبت بين مردم است. هدف از سلام كردن ايجاد ارتباط با طرف مقابل است. سلام پيام سلامتي و امنيت به طرف مقابل مي‌دهد و موجب ارتباط عاطفي و دوستي مي‌شود. اين امر گرچه ميان افراد همجنس پسنديده است و باعث اتحاد و يكدلي و رفع كدورت ميان مردم مي‌شود و دل‌ها را به هم نزديك مي‌كند و بدين سبب، مطلوب است، اما در ميان جنس مخالف، كه حريم گرفتن از آن لازم است، بخصوص اگر در شرايط خاص و با لحن و حالت ويژه‌اي كه غالبا همراه با تواضع است، ادا شود، آثار ناخوشايندي دارد. بدين دليل، با اينكه اسلام در دستورات اخلاقي خود نسبت به سلام كردن به همنوعان بسيار سفارش كرده و بخيل‌ترين شخص را كسي دانسته است كه از سلام كردن به ديگران بخل مي‌ورزد؛33 اما از سلام كردن به زن نامحرم نهي كرده است. بنابراين، اين دسته از روايات نيز گرچه از نظر سند معتبر است، اما نمي‌تواند مانع ارتباط گفتاري زن و مرد باشد.

3. روايات ناهي از تكلّم زنان با مردان: در يكي از بندهاي بيعت پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌و‌آله با زنان آمده است: زنان با مردان نامحرم سخن نگويند.34

نظير اين روايت را ابن سعد با كمي تفاوت، در طبقات اين‌گونه نقل كرده است: «ان رسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌و‌آله، لمّا نزلت بيعة النساء بايعهن و اشترط عليهنّ ان لا يتحدّثن مع الرجال.»35 در اين روايت، عدم تكلّم با مردان به طور مطلق ذكر شده كه به قرينه روايت دعائم‌الاسلام، مقصود از آن مردان غيرمحرم هستند.

در حديثي طولاني از پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌و‌آله مشهور به حديث «مناهي» آمده است: و نهي كرد از اينكه زن با غير محرم بيش از پنچ كلمه، كه مورد نياز است، سخن بگويد.36

بر اساس اين دسته از روايات نيز، كه مخاطب آنها زنان هستند، ارتباط گفتاري زن با مرد نامحرم و سخن گفتن وي با مردان ممنوع است.

نقد و بررسي: اين دسته از روايات از نظر سند مخدوش و فاقد اعتبار است. روايت اول از كتاب دعائم الاسلام و بدون سند است. اين روايت با كمي تفاوت (عدم ذكر جمله الاّ ذا محرم) در كتاب طبقات الكبري نيز آمده كه علاوه بر فقدان سند، راوي‌اش عامي و غيرمعتبر است. روايت دوم را صدوق در دو كتاب الامالي و من لايحضره الفقيه آورده كه رجال سند آن مجهول37 است. در نتيجه، اين دسته از روايات نمي‌تواند مطلبي را بر خلاف آنچه از آيات و روايات و سيره زنان و مردان مسلمان به دست آمد اثبات كند.

4. روايات مؤكّد بر مستور بودن زنان: مرحوم كليني در الكافي با سند معتبر از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده است كه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آلهفرمودند: «النساء عي و عورة فاستروا العورات بالبيوت و استروا العي بالسكوت»؛38 زنان از نظر بيان، ناتوان و از نظر جسمي، آسيب‌پذيرند. بنابراين، با قرار دادن آنان در خانه آسيب‌پذيري آنان را بپوشانيد و با سكوت، ناتواني آنان را مخفي كنيد.

در روايت ديگري با سند معتبر از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه اميرمؤمنان عليه‌السلام فرمودند:

«لا تبدؤوا النساء بالسلام ولا تدعوهنّ إلي الطعام، فإن النبي صلي‌الله‌عليه‌و‌آلهقال: النساء عي و عورة فاستروا عيهن بالسكوت واستروا عوراتهنّ بالبيوت»؛39 كلام خود را با زنان با سلام آغاز نكنيد و آنان را به سفره (مهماني) نخوانيد. رسول خدا مي‌فرمودند: زنان از نظر بيان، ناتوان و از نظر جسمي، آسيب‌پذيرند. بنابراين، با سكوت، ناتواني آنان را بپوشانيد و با قرار دادن آنان در خانه، از آسيب‌پذيري آنان جلوگيري كنيد.

نقد و بررسي

در توضيح واژگان اين حديث، مي‌توان گفت: «عِي» به كسر عين بر وزن «فِعْل»، مصدر از ماده (ع ي ي) به معناي عجز و ناتواني و عدم قدرت بر بيان مراد40 است.

«عورت» در كاربردهاي قرآني و روايي به دو معناست. يكي به معناي چيز زشت و قبيح كه عرف از ظاهر بودن آن شرم دارد و پوشاندن و مخفي كردن آن را لازم مي‌داند. اطلاق «عورت» به اندام تناسلي زن و مرد يا به بدن زن و مرد از ناف تا زانو از مصاديق اين معناست؛41 زيرا انسان از ظاهر شدن آن شرم مي‌كند. «عورت» در اين معنا، مساوي واژه «سوءة» است42 كه در آياتي از قرآن به اين معنا به كار رفته است.43 شايد بدين سبب است كه برخي عورت را از ماده «عار» دانسته‌اند؛ زيرا نمايان شدن آن موجب عار و شناعت براي شخص مي‌شود.

«عورت» در معناي ديگر، به رخنه‌ها و شكاف‌هايي گفته مي‌شود كه در ديوار خانه وجود دارد و صاحب خانه از آن ناحيه احساس ناامني مي‌كند. همچنين به منافذي كه در كوه‌ها وجود دارد و در جنگ، از آن ناحيه و از آن قسمت احتمال حمله دشمن و احساس خطر مي‌شود، «عورت» گفته مي‌شود.44 عورت بدين معنا نيز در برخي آيات به كار رفته است.45

اما در بررسي متن اين روايت بايد گفت: در اين روايت، براي زنان دو ويژگي با عناوين «عي» و «عورت» ذكر و بر هر يك، نتيجه‌اي مترتّب شده است.46 نتيجه‌اي كه بر ويژگي اول مترتّب شده اين است: «فاستروا عيهنّ بالسكوت.» در معناي اين جمله، دو احتمال وجود دارد:

نخست اينكه خطاب «فاستروا» به مردان باشد و مردان مأمور باشند با توجه به اين ويژگي زنان، سكوت كنند و با آنان وارد بحث و مجادله نشوند و در نتيجه، عجز و ناتواني آنان در مقام سخن را بپوشانند. مؤيّد اين احتمال استشهاد اميرالمؤمنين عليه‌السلام به اين جمله از حديث است كه به مردان فرمود:

«لا تبدؤوا النساء بالسلام ولا تدعوهنّ إلي الطعام فإنّ النبي صلي‌الله‌عليه‌و‌آلهقال: النساء عي و عورة فاستروا عيهنّ بالسكوت و استروا عوراتهن بالبيوت»47

يعني: شما به آنان سخن نگوييد و آنان را به مهماني دعوت نكنيد. بر اساس اين احتمال، امر به سكوت متوجه مردان است، گرچه لازمه آن ساكت شدن زنان نيز هست.

احتمال دوم اين است كه امر به سكوت متوجه زنان باشد و مراد اين است كه مردان وظيفه دارند زنان را امر به سكوت كنند. بنابر هر دو احتمال، بحث در اين روايات نيز در ارتباط با مستور بودن زن و سكوت و عدم ارتباط گفتاري با اوست. اما اولاً، به نظر مي‌رسد لسان روايت لسان منّت‌گذاري بر زنان و حفظ و حراست از آنان است، نه لسان تكليف و تحريم، و معناي روايت آن است كه سكوت و عدم ارتباط كلامي زنان با مردان و ماندن در خانه با ويژگي‌هاي شخصيتي زنان سازگارتر و در حفظ و سلامت رواني آنان مؤثرتر است. بدين‌روي، ماندن در خانه و عدم ارتباط گفتاري با مردان برايشان مناسب‌تر و بهتر است. ثانيا، بر فرض كه از اين روايات حكم تكليفي و منع ارتباط گفتاري زنان و مردان نامحرم استفاده شود، با توجه به آيات و رواياتي كه پيش از اين بر جواز اين عمل ذكر شد، تكليف الزامي نخواهد بود. در نتيجه، اين روايات نيز بر حرمت سخن گفتن زنان با مردان يا ممنوعيت خروج از خانه دلالت ندارد.

اما در ارتباط با جمله «واستروا عوراتهنّ بالبيوت»، چند مطلب بايد روشن شود:

1ـ معناي عورت بودن زن: پيش از اين، دو معنا براي واژه «عورت» بيان شد: يكي به معناي چيزي كه انسان از ظاهر بودن آن و در معرض قرار گرفتن آن شرم مي‌كند، و دوم رخنه و منفذي كه از آن ناحيه احساس خطر و ناامني مي‌شود. اطلاق «عورت» بر زنان با تعبير «النساء عي و عورة» به طور مطلق و عام، كه در اين روايت آمده، به معناي اول پذيرفته نيست؛ زيرا جسم زن نه براي زنان و نه براي جنس مخالف قبيح نيست و زنان از اينكه در برابر ديگران ظاهر شوند شرم نمي‌كنند. البته اين امر تا حدودي به فرهنگ و عرف و عادت جوامع بستگي دارد؛ اما به طور معمول و صرف‌نظر از تأثير عرف و فرهنگ رايج در يك جامعه، معمولاً زنان از ظاهر شدن در برابر ديگران ناراحت نمي‌شوند و آن را امري ناپسند و زشت نمي‌شمرند. بنابراين، نمي‌توان گفت: همه بدن زن به اين معنا عورت است. در نتيجه، مناسب است واژه «عورت» در اين حديث، به معناي دوم باشد. عورت بودن زن از اين نظر است كه به سبب اندام ظريف‌تر و جذّابيت بيشتري كه براي جنس مخالف دارد، در معرض خطر استفاده ابزاري و سوء استفاده جنسي باشد. ضعف جسماني وي نيز سبب مي‌شود كه ياراي مقابله با مرد و دفاع از خود را نداشته و از اين ناحيه نيز آسيب‌پذير باشد.

در نتيجه، جمله «النساء عي و عورة» اين‌گونه معنا مي‌شود كه چون ساختمان جسمي زن به گونه‌اي آسيب‌پذير است، اگر بدون حفاظ ظاهر شود مصونيت ندارد و احساس ناامني مي‌كند. بدين‌روي، پوشش حفاظي است كه براي زن امنيت مي‌آورد و او را از خطراتي كه از اين ناحيه او را تهديد مي‌كند حفظ مي‌نمايد. از اين‌رو، اكثر قريب به اتفاق فقيهان در كتاب‌هاي فقهي در بحث «ستر عورت در نماز» به اين جمله تصريح دارند كه تمام بدن زن عورت است48 و بايد از نامحرم پوشانده شود، بجز وجه و كفين. اطلاق اين روايات نيز مقتضي همين مطلب است.

سؤالي كه در اينجا باقي مي‌ماند اين است كه آيا اين اطلاق شامل صداي زن نيز مي‌شود و آيا صداي زن نيز عورت است و زن موظّف است صداي خود را از غير محارم مخفي كند و با نامحرم سخن نگويد؟ اين امري است كه نياز به بررسي دارد.

2ـ نفي عورت بودن صداي مرد براي زن: با مراجعه به روايات و سيره قطعي و امضا شده از سوي معصومان عليهم‌السلامو رفتار و معاشرت معصومان با مردم و تكاليف شرعي مردان نسبت به جهر در نماز و بلندكردن صوت در اذان و تلبيه، اين مسئله به خوبي روشن مي‌شود كه مرد مجاز است به طور مطلق و در همه جا، حتي اگر نامحرم صداي او را بشنود، با صداي بلند سخن بگويد، نماز بخواند، سخنراني كند و زن نيز مجاز است صداي او را گوش كند. بنابراين، شنيدن صداي مرد براي زن نامحرم اشكالي ندارد. اين مسئله تقريبا مورد اتفاق همه فقيهان است. تنها شهيد اول در لمعه صداي مرد را نيز براي زن عورت دانسته و گفته است: بر زن حرام است صداي مرد نامحرم را مگر در مورد ضرورت گوش كند.49 محقّق نراقي پس از نقل اين فتوا از شهيد، آن را بعيد و مخالف امر بديهي دانسته است.50 آيه‌اللّه خوئي نيز ضمن استبعاد از اين فتوا، بطلان آن را قطعي و به ظن قوي، ناشي از سهو قلم نسّاخ دانسته است.51

3ـ عورت بودن صداي زن براي مرد: در حرمت شنواندن زن صداي خود را به نامحرم و بلند سخن گفتن در جايي كه نامحرم وجود دارد و حرمت شنيدن مرد نامحرم صداي زن را ميان فقيهان اختلاف است. برخي با استناد به عورت بودن صداي زن، دو نتيجه گرفته‌اند: اولاً، او را از بلند كردن صداي خود و شنواندن به ديگران در مجالسي كه نامحرم وجود دارد، منع كرده‌اند و از اين‌رو، اذان زن را براي نماز جماعتي كه مردان حضور دارند، مجزي ندانسته و جهر به حمد و سوره را در نمازهاي جهريه بر زن واجب ندانسته، بلكه حرام و مفسد عبادت دانسته‌اند.52

ثانيا، شنيدن صداي زن نامحرم را براي مردان به طور مطلق، اعم از اينكه به قصد تلذذ باشد يا نباشد و اعم از اينكه مفسده‌اي بر او مترتّب بشود يا نه، حرام كرده‌اند.53

اما اكثر قريب به اتفاق فقيهان با اين ديدگاه موافق نبوده و آن را سخني بي‌دليل و مخالف سيره قطعي متصل به زمان معصوم و رفتار معصومان در سخن گفتن با زنان نامحرم دانسته54 و حرمت شنيدن صداي زن را منحصر به صورتي دانسته‌اند كه با قصد لذت همراه باشد و يا بر آن مفسده‌اي مترتّب شود.

4ـ عدم تلازم ميان عورت بودن صداي زن و ممنوعيت سخن گفتن او با نامحرم: بر فرض كه عموميت عورت بودن زن شامل صداي او نيز بشود و صداي زن ـ به معنايي كه گفته شد ـ عورت باشد، اما اولاً، ملازمه‌اي بين عورت بودن صداي زن و حرمت اظهار آن نيست. عورت بودن علت تامّه براي حرمت اظهار صداي زن نيست. ثانيا، بر فرض كه چنين باشد، با آيات و روايات و سيره‌اي كه حاكي از جواز سخن گفتن زن و شنيدن صداي اوست، تخصيص خورده، استثنا مي‌شود؛ چنان‌كه وجه و كفين از حرمت اظهار جسم زن استثنا شده است. ثالثا، اين روايات از رواياتي كه به طور صريح از تكلّم زن نهي مي‌كند، قوي‌تر نيست؛ در حالي كه آن روايات نمي‌تواند حرمت تكلّم زن را ثابت كند، پس اين روايات نيز به طريق اولي، بر چنين چيزي قادر نخواهد بود.

جمع‌بندي

1. توجه به خطرات ناشي از تكلّم مردان با زنان

به نظر مي‌رسد هيچ كدام از اين روايات بر حرمت سخن گفتن زن و مرد نامحرم دلالتي ندارد و از اين‌رو، مشهور فقيهان شيعه نيز از فتوا دادن طبق اين روايات احتراز كرده و آن را بر موردي كه خوف فتنه يا تلذّذ باشد حمل كرده‌اند و در صورتي كه خوف فساد وجود نداشته باشد ممنوع ندانسته‌اند.55 بله، اگر عنوان فساد يا خوف وقوع در فتنه بر آن صدق كند در اين صورت، سخن گفتن زن با مرد نامحرم جايز نيست.

بنابراين، مي‌توان گفت: روايات فراواني كه به تعبيرهاي گوناگون از گفت‌وگوي با زنان و ارتباط گفتاري با آنان مذمّت كرده يا زنان را از تكلّم با مردان منع كرده و برخي از آنها از نظر سند نيز معتبر بود، درصدد بيان خطري است كه از اين ناحيه ممكن است دامنگير زن و مرد شود. اين روايات گرچه بر ممنوعيت ارتباط گفتاري زن و مرد نامحرم دلالت ندارد، اما ـ في الجمله ـ مرجوح بودن آن را از اين نظر كه ورود به اين وادي خطرناك است، گوشزد مي‌كند تا زن و مرد نادانسته به اين وادي قدم نگذارند و حزم و احتياط را از دست ندهند.

2. پرهيز از عشوه در سخن گفتن زن با مرد نامحرم

پس از آنكه روشن شد ارتباط گفتاري زن و مرد نامحرم مجاز است، پرسش ديگري در ارتباط با كيفيت اين ارتباط و چگونگي سخن گفتن و طرز اداي كلمات مطرح مي‌شود. انسان يك جمله را مي‌تواند به شكل‌هاي گوناگون از قبيل تند، كند، متواضعانه، متكبّرانه و پرخاشگرانه ادا كند. اكنون اين پرسش مطرح مي‌شود كه زن با مرد نامحرم با چه كيفيتي بايد سخن بگويد؟ آيا زن مجاز است در مدرسه و دانشگاه، در كلاس و اداره با جنس مخالف با عشوه و ناز سخن بگويد؟ آيا مي‌تواند در اداي كلمات، صداي خود را رقيق كند، به گونه‌اي كه از مردان دل‌ربايي كند؟ مرد چگونه؟ آيا در اين زمينه، محدوديتي براي زن و مرد وجود دارد، يا نه، زن و مرد نامحرم مجازند به هر كيفيتي با هم سخن بگويند؟

قرآن در بياني زيبا، در عين احترام به استفاده زن از حق طبيعي خود در سخن گفتن و گفت‌وگو با ديگران، آنان را از «خضوع در قول»56 نهي كرده و فرموده است: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفا» (احزاب: 32)؛ به گونه‌اي هوس‌انگيز سخن نگوييد كه بيماردلان در شما طمع كنند، و به شيوه‌اي پسنديده سخن بگوييد.

«خضوع در قول» حالت خاصي از گويش، همراه با نرمي در گفتار و نازكي صدا در اداي كلمات57 است؛ نظير سخن گفتن زن با همسر خود در موارد خاص يا حرف زدن مادر با كودك خردسال خود در مواقعي كه مي‌خواهد توجه او را به خود جلب كند. ويژگي اين نوع گويش آن است كه احساس ويژه‌اي در مخاطب ايجاد كرده، و دل او را به گوينده جلب مي‌كند. آيه از همسران پيامبر خواسته است كه در ارتباط گفتاري خود با مردان، اين‌گونه سخن نگويند؛ زيرا اين امر سبب طمع مردان ضعيف‌الايمان در آنان مي‌شود. بنابراين، معناي آيه اين است: هنگام سخن گفتن با مردان اجنبي، صداي خود را نازك نكنيد و كلمات و جملات را نرم و دلربا ادا نكنيد؛ زيرا اين‌گونه سخن گفتن آنان را (نسبت به مسائل جنسي) به طمع مي‌اندازد.58

گرچه آيه شريفه در رديف آياتي است كه زنان پيامبر را مورد خطاب قرار داده و نهي در آن با فاء بر جمله «يَا نِسَاء النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاء إِنِ اتَّقَيْتُنَّ» (احزاب: 32) كه خطاب به زنان پيامبر تفريع و بر آن مترتّب شده و ظاهرش اين است كه دستوري كه در آيه بيان شده ويژه زنان پيامبر است و آنان را از خضوع در گفتار نهي كرده، اما روشن است كه رعايت اين ادب براي همه زنان است و به زنان پيامبر اختصاص ندارد؛ زيرا اولاً، نزول آيه در مورد همسران رسول خدا دليل بر اختصاصي بودن حكم آيه به آنان نيست. ثانيا، فاء در «فيطمع» سببيه است و به علّيت و سببيت اين‌گونه سخن گفتن در تحريك و تهييج مرد و تمايل او به زن اشاره دارد و چون اين علت در كيفيت گويش جنس زن وجود دارد و مربوط به طبيعت زن است، پس عموميت دارد و مختصّ همسران پيامبر نيست. در نتيجه، رعايت اين ادب مخصوص زنان پيامبر نبوده، همه زنان را شامل مي‌شود59 گرچه از فاء تفريع فهميده مي‌شود كه رعايت اين ادب براي زنان پيامبر شايسته‌تر است.60

پس از آنكه آيه زنان را از كيفيت نامطلوب ارتباط گفتاري نهي كرد، به بيان كيفيت صحيح اشاره كرده و فرموده است: «وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفا.»

اين قسمت از آيه پاسخي به اين پرسش است كه زن در ارتباط گفتاري خود با مردان، به چه طرزي و با چه كيفيتي سخن بگويد. جوابي كه آيه داده اين است كه زن بايد به گونه معروف و به شيوه پسنديده سخن بگويد.

قول معروف چيست؟ جمله «وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفا»در اين آيه، در مقابل «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» قرار گرفته است. از اين‌رو، به قرينه مقابله فهميده مي‌شود «قول معروف» چيزي در مقابل «خضوع در قول» است. بنابراين، «قول معروف» گفتاري است كه در طرز اداي آن ناز و كرشمه، ادا و اطوار و نازكي صدا و هر چيزي كه مخاطب را به طمع بيندازد و دل او را به زن جلب كند وجود نداشته نباشد.61

پس زن در عين حال كه مجاز است با مردان ارتباط گفتاري داشته باشد، موظّف است به گونه‌اي سخن بگويد كه حالت تسليم و انقياد در مقابل مخاطب از آن استفاده نشود و اين امر در صورتي ميسّر خواهد بود كه زن در موقع سخن گفتن و ارتباط با نامحرم، حالت تواضع نداشته باشد و سخنان خود را با آهنگ نرم و حالت خضوع بيان نكند.

اگر حضرت علي عليه‌السلام بر اساس برخي از نقل‌ها، تكبّر، ترس و بخل را از صفات خوب زنان دانستند،62 رازش اين است كه هر يك از اين صفات، آنان را از خطر سقوط در فساد و فتنه محافظت مي‌كند. صفت تكبّر در زن سبب مي‌شود هنگام رويارويي با نامحرم و ارتباط گفتاري با وي، با تكبّر و سختي سخن بگويد، نه با نرمي و متواضعانه.

گرچه اين آيه در ارتباط با كيفيت سخن گفتن زن با مرد نامحرم است و در خصوص كيفيت سخن گفتن مرد با زن نامحرم آيه يا روايتي نداريم، اما با توجه به ملاكي كه در آيه در ارتباط با نهي از خضوع در قول بيان شد، شكي باقي نمي‌ماند كه رعايت اين ادب از سوي مرد نيز بايسته است. مرد نيز در گفت‌وگوي خود با زن نامحرم، مجاز نيست به گونه‌اي سخن بگويد كه او را نسبت به مسائل جنسي و ارتباط نامشروع به طمع بيندازد.63

3. لزوم بسنده كردن به مقدار ضرورت در ارتباط گفتاري زن و مرد نامحرم

مقصود از كمّيت در ارتباط گفتاري زن و مرد نامحرم دو چيز است: يكي محدوديت در تعداد كلماتي كه ميان آنان ردّ و بدل مي‌شود و دوم محدوديت در انتخاب نوع گفتار. بدين روي، در اين قسمت، جاي دو پرسش وجود دارد: نخست اينكه آيا زن و مرد نامحرم مجازند بدون محدوديت زماني، به هر مقدار كه بخواهند، به گفت‌وگو بنشينند و از هر دري سخن بگويند؟ دوم اينكه تبادل سخنان غير ضروري همچون گپ زدن و شوخي كردن ميان زن و مرد نامحرم چه حكمي دارد؟

درباره سؤال اول، برخي از روايات زنان را از درازگويي و اطاله سخن با نامحرم منع كرده و گفته‌اند: زن نبايد با غير شوهر و غير محرم، بيش از پنج كلمه سخن بگويد.64 ظاهر اين روايات تعيين حدّ براي ارتباط گفتاري زن با مرد نامحرم است، اما به نظر مي‌رسد معناي روايت اين نيست كه در شريعت اسلام، زن و مرد نامحرم فقط تا محدوده پنج، شش كلمه مي‌توانند با هم سخن بگويند، نه بيش از آن، بلكه مقصود از آن پرهيز از درازگويي و رعايت اختصار و اكتفا به مقدار نياز است. فقيهان شيعه نيز از اين روايت حدّ وجوبي، كه فراتر رفتن از آن حرام باشد، استفاده نكرده و اين روايت و امثال آن را بر كراهت حمل كرده‌اند.65 همچنين بر اساس برخي روايات، اميرالمؤمنين عليه‌السلام مردان را از گفت‌وگو با زنان نهي كردند و از مردان خواستند كه كمتر با زنان سخنان بگويند. امام صادق عليه‌السلام نيز فرمودند: گفت‌وگو با زنان از دام‌هاي شيطان است.66 تأكيد روايات بر پرهيز زن و مرد نامحرم از طولاني كردن سخن خود، حاكي از آن است كه سخن گفتن نقطه لغزش زن و مرد است. ريشه بسياري از مفاسد و معضلات اجتماعي همچون اختلافات خانوادگي، جدايي همسران و از هم پاشيده شدن خانواده‌ها را مي‌توان در همين ارتباطات جست‌وجو كرد. بنابراين، شايسته است ارتباط كلامي زن و مرد نامحرم، به مقدار نياز و حداقلي باشد. در نتيجه، سخنراني يا تدريس زن براي مردان يا مرد براي زنان، كه مورد نياز و معمولاً مدت آن طولاني است و جملات و كلمات فراواني گفته مي‌شود در صورتي كه سخنان با ناز و كرشمه بيان نشود و عنوان «قول معروف» داشته باشد، اشكالي ندارد.

درباره سؤال دوم، بايد گفت: بذله‌گويي، مزاح، مطايبه و طنز نوع ديگري از ارتباط صميمي و دوستانه ميان انسان‌هاست كه معمولاً به هدف تفريح، رفع خستگي و ادخال سرور در مخاطب صورت مي‌گيرد. از اين عمل در برخي از روايات به طور مطلق، صرف نظر از اينكه مخاطب چه كسي باشد، مذمّت شده است.67 اما در برخي ديگر از روايات، از آن به عنوان صفتي كه هيچ مؤمني از آن خالي نيست و سبب خوشحال كردن برادران مؤمن است، ياد شده.68 در جمع بين اين روايات، بايد گفت: به طور كلي، افراط در شوخي كردن، كه سبب غفلت از خود و خدا و بي‌توجهي به كمالات انساني مي‌شود، مذموم است.69 اما آنچه معمولاً به قصد شاد كردن و خنداندن دوستان و برادران و برطرف شدن خستگي انجام مي‌گيرد، اگر به دور از لهو و لعب و مقارنات حرام از قبيل غيبت، تهمت و استهزاي ديگران باشد، مجاز است و در سخنان معصومان نيز نمونه‌هايي از آن به چشم مي‌خورد.70

اكنون سؤال اين است كه طنز و شوخي ميان زن و مرد نامحرم چگونه است؟ در اجتماعاتي كه زن و مرد نامحرم وجود دارند ـ مثل اداره، محل كار، دانشگاه و مدرسه ـ شوخي كردن زنان و مردان نامحرم چه حكمي دارد؟ آيا استاد مجاز است با دانشجويان دختر، ارتباط عاطفي در حدّ شوخي و خنده داشته باشد؟ آيا دختر مجاز است با همكلاس پسر، ارتباط صميمي به صورت شوخي‌هاي تند و خنده‌دار داشته باشد؟ آيا براي زن مشروع است با همكار مرد خود در محل كار يا با مردان نامحرم ديگر شوخي كند و بخندد؟

شايد بتوان گفت: آيه «وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفا» به اين مطلب نيز اشاره دارد كه زن مجاز نيست با مرد نامحرم از هر دري سخني بگويد و به مطايبه و شوخي بپردازد، بلكه بايد سخن معروف، مطالب پسنديده و خوب بگويد، نه مطالب زشت و بذله. در نتيجه، اين قسمت از آيه به دو مطلب اشاره دارد: هم به نحوه گفتن زن و كيفيت اداي كلمات و هم به محتواي سخن وي، و از مي‌خواهد كه در سخن گفتن خود، هر دو جنبه را رعايت كند. بنابراين، گرچه گفته شد سخن گفتن زن با مرد نامحرم مجاز است و زن مي‌تواند با مردان نامحرم ارتباط گفتاري داشته باشد، اما اين‌گونه نيست كه در اين زمينه، محدوديتي نداشته باشد.

پيشوايان ديني ما نيز اين نكته را به مردم تذكر داده و با تعبيرهاي گوناگون مردم را از آن باز داشته‌اند. پيامبر گرامي صلي‌الله‌عليه‌و‌آلهدر خطبه‌اي كه در اواخر عمر شريف خود براي مسلمانان ايراد كردند، فرمودند: هر مردي كه با زن نامحرم شوخي كند خدا به اندازه هر كلمه‌اي كه با او در اين دنيا سخن گفته است، هزار ماه او را در آتش حبس مي‌كند.71 به زنان نيز فرمودند: هر زني كه از مرد (نامحرمي) اطاعت كند تا نسبت به وي مرتكب گناهي شود يا مقدّمات گناه را انجام دهد يا با او شوخي كند گناه آن زن نيز برابر مرد خواهد بود.72

همچنين ابوبصير مي‌گويد: به زني قرآن مي‌آموختم، يك نوبت با او شوخي كردم. وقتي خدمت امام باقر عليه‌السلامرسيدم، امام فرمود: اي ابا بصير! به آن زن چه گفتي؟ من روي خود را (از خجالت) پوشاندم. امام فرمود: ديگر تكرار نشود.73 در روايت نبوي، بر اين رفتار وعده عذاب داده شده و در روايت امام باقر عليه‌السلاماز آن نهي شده كه هر دو بيانگر قبح و ناپسندي اين عمل است. همچنين نهي و وعده عذاب در هر دو روايت مقيّد به حالت خاص يا شوخي ويژه‌اي نشده است. بنابراين، شوخي زن و مرد نامحرم در هر جا و به هر عنوان، عملي ناپسند و غيرمجاز خواهد بود.

سرّ مطلب نيز اين است كه شوخي‌ها، مطايبات و طنزگويي‌ها، يا از ابتدا به قصد لذت بردن است، يا در ادامه و نهايت به آن منجر مي‌شود و علاوه بر اينكه سبب فروريختن ديوار شرم و حيا ميان زن و مرد نامحرم مي‌گردد، حريم عفت و پاك‌دامني را متزلزل مي‌كند، انسان را به پرتگاه گناه نزديك مي‌نمايد و راه را براي فساد و فحشا هموار مي‌كند. از اين‌رو، گرچه نمي‌توان شوخي و مطايبه زن و مرد نامحرم را به طور كلي و در همه موارد حرام دانست، اما با توجه به فسادي كه در بيشتر موارد بر اين كار مترتب مي‌شود، پرهيز از آن در همه موارد پسنديده و به مصلحت فرد و جامعه است. بر اساس اين ادب اجتماعي، نبايد زنان و مرداني كه در محل كار و دانش، در اداره و دانشگاه، با نامحرم سرو كار دارند، به بهانه همكار بودن يا استاد و شاگرد بودن بيش آنچه لازمه اشتغال و اقتضاي كار و درس و بحث آنان است، رابطه عاطفي و صميمي داشته باشند.

خاتمه

براي مردان و زنان شايسته است اولاً، در غير موارد ضروري، با نامحرم ارتباط كلامي كمتري داشته باشند تا قلب آنان از وسوسه‌هاي شيطاني محفوظ‌تر باشد. ثانيا، در مواردي كه سخن گفتن به هر دليل براي زن يا مرد ضرورت دارد و مجاز به ارتباط گفتاري با نامحرم است، به طور متعارف سخن بگويند و از اداي كلمات به طرزي كه مخاطب را نسبت به مسائل جنسي به طمع بيندازد پرهيز كنند. ثالثا، از پرگويي و پرداختن به سخنان طنز و شوخي، كه ضرورتي ندارد، پرهيز شود.

پى نوشت ها

1ـ «يَمَرْيَمُ أَنى لَكِ هَذَا قَالَت هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ.» آل‌عمران: 37

2ـ «قِيلَ لَهَا ادْخُلى الصرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشفَت عَن ساقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِن قَوَارِيرَ قَالَت رَب إِنى ظلَمْت نَفْسى وَ أَسلَمْت مَعَ سلَيْمَنَ للَّهِ رَب الْعَلَمِينَ.»نمل: 44

3ـ «وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسقُونَ وَ وَجَدَ مِن دُونِهِمُ امْرَأَتَينِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطبُكُمَا قَالَتَا لا نَسقِى حَتى يُصدِرَ الرِّعَاءُ وَ أَبُونَا شيْخٌ كبِيرٌ فَسقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلى إِلى الظلِّ فَقَالَ رَب إِنى لِمَا أَنزَلْت إِلىَّ مِنْ خَيرٍ فَقِيرٌ فجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشى عَلى استِحْيَاءٍ قَالَت إِنَّ أَبى يَدْعُوك لِيَجْزِيَك أَجْرَ مَا سقَيْت لَنَا.»قصص: 23ـ25

4ـ «يَمَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شيْئا فَرِيّا يَأُخْت هَرُونَ مَا كانَ أَبُوكِ امْرَأَ سوْءٍ وَ مَا كانَت أُمُّكِ بَغِيّا فَأَشارَت إِلَيْهِ قَالُوا كَيْف نُكلِّمُ مَن كانَ فى الْمَهْدِ صبِيّا.» مريم: 27ـ29

5ـ ابن ابى‌جمهور احسائى، عوالى اللئالى، تحقيق مرعشى و مجتبى عراقى، قم، 1403، ج 1، ص 402 / محمّدبن ادريس شافعى، مسند، بيروت، دارالكتب العلميه، ص 266 / احمدبن حنبل، مسند احمد، بيروت، دارصادر، ج 6، ص 39 / عبداللّه بن بهرام الدارمى، سنن الدارمى، دمشق، مطبعة الاعتدال، ج 2، ص 159 / محمّدبن اسماعيل بخارى، صحيح البخارى، بيروت، دارالفكر، 1401، ج 3، ص 36؛ ج 6، ص 193؛ ج 8، ص 116 / مسلم النيسابورى، صحيح مسلم، بيروت، دارالفكر، ج 5، ص 129 / محمّدبن يزيد القزوينى، سنن ابن ماجه، بيروت، دارالفكر، ج 2، ص 769 / ابن الاشعث السجستانى، سنن أبى داود، بيروت، دارالفكر، 1410، ج 2، ص 150 / احمدبن الحسين بيهقى، السنن الكبرى، بيروت، دارالفكر، ج 7، ص 477؛ ج 10، ص 141 و 270.

6ـ شيخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، تحقيق سيدحسن خراسانى، ط. السادسة، بيروت، 1405، ج 3، ص 561.

7ـ ميرزا حسين نورى طبرسى، مستدرك‌الوسائل و مستنبط المسائل، ط. الثانية، بيروت، مؤسسة آل‌البيت، ج 14، ص 256، به نقل از: تفسير امام حسن عسكرى عليه‌السلام.

8ـ محمّدبن يعقوب كلينى، فروع كافى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1350، ج 5، ص 151؛ ج 8، ص 153 / شيخ صدوق، من لايحضره الفقيه، ج 3، ص 272 / همو، التوحيد، قم، جماعه‌المدرسين، 1387ق، ص 272 / محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، بيروت، مؤسسه‌الوفاء، 1403، ج 22، ص 134.

9ـ عن ابى‌عبداللّه عليه‌السلام قال: «جاءت امرأة الى رسول‌اللّه صلى‌الله‌عليه‌و‌آلهفقالت: يا رسول‌اللّه! ما حق الزوج على المرأة؟ قال: أكثر من ذلك. فقالت: فخبّرنى عن شى‌ء منه فقال...» محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 4، ص 152؛ ج 5، ص 508؛ ج 5، ص 511 «جاءت امرأة الى النبى صلى‌الله‌عليه‌و‌آله فقالت: يا رسول‌اللّه! ما حق الزوج على المرأة؟ فقال له: أن تطيعه و لا تعصيه.» (همان، ج 5، ص 506؛ ج 5، ص 508 / شيخ صدوق، من لايحضره الفقيه، ج 3، ص 438 / حسن‌بن فضل طبرسى، مكارم الاخلاق، الشريف الرضى، 1392ق، ص 213) عن أبى‌عبداللّه عليه‌السلام قال: لمّا هاجرت النساء الى رسول‌اللّه صلى‌الله‌عليه‌و‌آلههاجرت فيهن امرأة يقال لها امّ حبيب و كانت خافضة تخفض الجوارى فلمّا رآها رسول‌اللّه صلى‌الله‌عليه‌و‌آله قال لها: يا امّ حبيب! العمل الذى كان فى يدك هو فى يدك اليوم؟ قالت: نعم يا رسول‌اللّه! إلاّ أن يكون حراما فتنهانى عنه، فقال: لا، بل حلال. (محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 5، ص 118) جئن النساء إلى رسول‌اللّه صلى‌الله‌عليه‌و‌آله فقلن: يا رسول‌اللّه! ذهب الرجال بالفضل بالجهاد فى سبيل اللّه أفما لنا عمل ندرك به عمل المجاهدين فى سبيل‌اللّه؛ قال رسول‌اللّه صلى‌الله‌عليه‌و‌آله مهنة احداكنّ فى بيتها تدرك عمل المجاهدين فى سبيل‌اللّه» (جلال‌الدين السيوطى، الدر المنثور، دارالمعرفة، 1365، ج 2، ص 153.)

10ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 43، ص 72.

11ـ محمّدبن جرير طبرى شيعى، دلائل الامامة، تحقيق قسم الدراسات الاسلاميه، قم، مؤسسه بعثت، 1413، ص 140 / قطب‌الدين الراوندى، الخرائج و الجرائح، قم، مؤسسة الامام‌المهدى، ج 2، ص 530.

12ـ احمدبن محمّدبن خالد البرقى، المحاسن، دارالكتب الاسلاميه، ج 2، ص 309 / محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 7، ص 186 / شيخ طوسى، تهذيب‌الاحكام، دارالكتب الاسلاميه، 1365، ح 10، ص 9.

13ـ محمّدبن الحسن الصفّار، بصائرالدرجات، تهران، موسسة اعلمى، 1404، ص 376.

14ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 5، ص 526.

15ـ عن أبى عبداللّه عليه‌السلام، قال: دخلت عليه نسوة فسألته امرأة عن السحق، فقال: حدّها حدّ الزانى. فقالت المرأة: ما ذكر اللّه ذلك فى القرآن؟ قال: بلى. قالت: و أين هو؟ قال: هم أصحاب الرس. احمدبن خالد البرقى، پيشين، ج 1، ص 114 دخلت امرأة على أبى عبداللّه عليه‌السلام فقالت: أصلحك اللّه! إنّى امرأة متبتلة. فقال: و ما التبتل عندك؟ قالت: لا أتزوج. قال: ولم؟ قالت: ألتمس بذلك الفضل، فقال: انصرفى! فلو كان ذلك فضلاً لكانت فاطمة عليهاالسلام أحقّ به منك إنّه ليس أحد يسبقها إلى الفضل. (محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 5، ص 509) عن أبى بصير قال: كنت جالسا عند أبى عبداللّه عليه‌السلام إذ دخلت علينا أم خالد التى كان قطعها يوسف بن عمر تستأذن عليه. فقال أبو عبداللّه عليه‌السلام: أيسرّك أن تسمع كلامها؟ قال: فقلت: نعم. قال: فأذن لها. قال: و أجلسنى معه على الطنفسه. قال: ثم دخلت فتكلّمت فإذا امرأة بليغة فسألته عنهما. فقال: لها: توليهما؟ قالت: فأقول لربى إذا لقيته: إنك أمرتنى بولايتهما، قال: نعم، قال فإن هذا الذى معك على الطنفسة يأمرنى بالبراءة منهما و كثير النوا يأمرنى بولايتهما فأيهما خير وأحب إليك؟ قال: هذا واللّه أحبّ إلىّ من كثير النوا و أصحابه، إن هذا تخاصم فيقول: «و من لم يحكم بما أنزل اللّه فأولئك هم الكافرون»؛ «و من لم يحكم بما أنزل اللّه فاولئك هم الظالمون»؛ «و من لم يحكم بما أنزل اللّه فاولئك هم الفاسقون.»(محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 8، ص 101.)

16ـ كثرت اين‌گونه روايات به حدى است كه در كتاب‌هاى رجال، فصلى با عنوان «كتاب النساء» يا «فصل فى النساء» به معرفى اين زنان اختصاص داده شده است. براى نمونه، ابن داود در رجال خود، ص 223 تحت عنوان «فصل فى ذكر اسماء النساء»، اسم‌هاى تعدادى از زنان را ذكر كرده است. تفرشى در نقد الرجال، ص 305 و اردبيلى در جامع‌الرواة، ص 55 و آيه‌اللّه خوئى در معجم الرجال‌الحديث، ج 24، ص 194 و ابن اثير نيز در اسدالغابة، ج 5، ص 389 «كتاب النساء» همين كار را كرده‌اند.

17ـ قاضى نعمان مغربى، دعائم الاسلام، دارالمعارف، 1383ق، ج 2، ص 214 / محمّدبن حسن حرّ عاملى، وسائل الشيعة، تحقيق مؤسسة آل‌البيت، قم، مؤسسة آل‌البيت، 1409، ج 20، ص 197.

18ـ ابن شعبه بحرانى، تحف العقول، تحقيق على‌اكبر غفّارى، چ دوم، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، 1363، ص 151، خطبه معروف به «ديباج» از اميرالمؤمنين / محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 74، ص 291.

19ـ ابن شعبه بحرانى، پيشين، ص 319 / محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 75، ص 232.

20ـ ميرزا حسين نورى طبرسى، پيشين، ج 14، ص 272.

21ـ على‌بن محمّد الليثى الواسطى، عيون الحكم و المواعظ، تحقيق حسين الحسنى البيرجندى، قم، دارالحديث، 1376، ص 202.

22ـ ميرزا حسين نورى طبرسى، پيشين، ج 14، ص 272.

23ـ عن جعفربن محمّد عليه‌السلام أنّه قال: حديث النساء من مصائد الشيطان. قاضى نعمان مغربى، پيشين، ج 2، ص 214 / شيخ حرّ عاملى، پيشين، ج 20، ص 197.

24ـ عن أبى عبداللّه عليه‌السلام أنه قال: لا تسلم على المرأة. محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 5، ص 535.

25ـ قال أميرالمؤمنين عليه‌السلام: «لا تبدؤوا النساء بالسلام ولا تدعوهنّ إلى الطعام، فإنّ النبى صلى‌الله‌عليه‌و‌آله قال: النساء عى و عورة فاستروا عيهن بالسكوت و استروا عوراتهن بالبيوت.» محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 5، ص 534.

26ـ قال رسول‌اللّه صلى‌الله‌عليه‌و‌آله: أربع يمتن القلب: الذنب على الذنب، و كثرة مناقشة النساء ـ يعنى محادثتهنّ... على‌بن بابويه صدوق، الخصال، ترجمه احمد فهرى زنجانى، انتشارات علميه سلاميه، ص 228 / شيخ حرّ عاملى، پيشين، ج 20، ص 197.

27ـ و قال صلى‌الله‌عليه‌و‌آله: اربع يمتن القلب: الذنب على الذنب و كثرة مشاورة النساء ـ يعنى محادثتهنّ... محمّدبن الفتال النيسابورى، روضه‌الواعظين، قم، منشورات الرضى، ص 414 عن مسعدة بن صدقة عن الصادق عن أبيه عليهماالسلام، قال: قال رسول‌اللّه صلى‌الله‌عليه‌و‌آله: أربع يمتن القلب: الذنب على الذنب، و كثرة منافسة النساء ـ يعنى محادثتهن... (ميرزا حسين نورى طبرسى، پيشين، ج 8، ص 337) و قال بعض الحكماء: اربع خصال يمتن القلب: ترادف الذنب على الذنب و ملاحات الاحمق و كثرة مثاقبه النساء... (محمّدبن على الكراجكى، كنزالفوائد، قم، مكتبه‌المصطفوى، 1410، ص 271) و قال عليه‌السلام: أربع يمتن القلب: الذنب على الذنب، و كثرة مثافنة النساء ـ يعنى محادثتهنّ... (على الطبرسى، مشكاه‌الانوار، نجف، مكتبة الحيدريه، 1385ق، ص 446.)

28ـ ميرزا حسين نورى طبرسى، پيشين، ج 8، ص 337، پاورقى.

29ـ ناقشه الحساب: استقصى فى حسابه و ـ فلانا: جادله و ما حكه. (ر.ك. سعيد الخورى الشرتونى، اقرب الموارد، قم، كتابخانه آيه‌اللّه مرعشى نجفى، 1403.)

30ـ و كان أميرالمؤمنين عليه‌السلام يسلّم على النساء و كان يكره أن يسلّم على الشابة منهنّ و يقول: أتخوّف أن يعجبنى صوتها فيدخل على أكثر ممّا طلبت من الاجر. محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 5، ص 535.

31ـ عن أبى عبداللّه عليه‌السلام قال: كان رسول‌اللّه صلى‌الله‌عليه‌و‌آله يسلّم على النساء و يرددن عليه و كان أميرالمؤمنين عليه‌السلام يسلّم على النساء و كان يكره أن يسلّم على الشابة منهن و يقول: أتخوف أن يعجبنى صوتها فيدخل على أكثر مما طلبت من الاجر. محمدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 5، ص 535.

32ـ قال رسول‌اللّه صلى‌الله‌عليه‌و‌آله: من بدأ بالكلام قبل السلام فلا تجيبوه. و قال: ابدؤوا بالسلام قبل الكلام فمن بدأ بالكلام قبل السلام فلا تجيبوه. محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 2، ص 644 / شيخ صدوق، الخصال، ص 19.

33ـ أبى عبداللّه عليه‌السلام: من بدأ بالكلام قبل السلام فلا تجيبوه. و قال: ابدؤوا بالسلام قبل الكلام فمن بدأ بالكلام قبل السلام فلا تجيبوه عن أبى عبداللّه عليه‌السلام قال: إن اللّه عزّ وجل قال: [إن] البخيل من يبخل بالسلام. (محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 2، ص 644.)

34ـ قاضى نعمان مغربى، پيشين، ج 2، ص 214.

35ـ ابن سعد، طبقات الكبرى، بيروت، دارصادر، ج 8، ص 10.

36ـ شيخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 6 / همو، الامالى، قم، مؤسسة البعثه، 1417، ص 510 / حسن‌بن فضل طبرسى، مكارم الاخلاق، ص 425.

37ـ سيد ابوالقاسم خوئى، معجم الرجال الحديث، ط. الخامسة، 1413، ج 9، ص 34.

38ـ على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن أبى عبداللّه عليه‌السلام قال: قال رسول‌اللّه صلى‌الله‌عليه‌و‌آله: النساء عى و عورة فاستروا العورات بالبيوت واستروا العى بالسكوت. محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 5، ص 534.

39ـ على بن إبراهيم، [عن أبيه] عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن أبى عبداللّه عليه‌السلام قال: قال أميرالمؤمنين عليه‌السلام: لا تبدؤوا النساء بالسلام و لا تدعوهن إلى الطعام فإن النبى صلى‌الله‌عليه‌و‌آله قال: النساء عى و عورة فاستروا عيهن بالسكوت واستروا عوراتهنّ بالبيوت. محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 5، ص 534 مرحوم شيخ طوسى نيز اين روايت را در الامالى با سند معتبر ذكر كرده است: و عنه، قال: أخبرنا جماعة، عن أبى المفضل، قال: حدثنا أبو عبداللّه جعفربن محمّدبن جعفر الحسنى، قال حدّثنا موسى بن عبداللّه بن موسى الحسنى، عن جدّه موسى بن عبداللّه، عن أبيه عبداللّه بن الحسن، و عميه إبراهيم و الحسن ابنى الحسن، عن أمهّم فاطمة بنت الحسين، عن أبيها، عن جدّها على بن أبى طالب عليه‌السلام، عن النبى صلى‌الله‌عليه‌و‌آله، قال: النساء عى و عورات، فاستروا عيهنّ بالسكوت، و عورتهن بالبيوت. شيخ طوسى، الامالى، ص 584 و 662 / شيخ صدوق، من لايحضره الفقيه، ج 3، ص 390 / قاضى نعمان مغربى، پيشين، ج 2، ص 214.

40ـ والعى: مصدر العى. (الخليل الفراهيدى، كتاب العين، قم، دارالهجره، ج 2، ص 272 ماده «عين») العى: خلاف البيان. (الجوهرى، الصحاح، بيروت، دارالعلم للملايين، 1407، ج 6، ص 2442، ماده «عين») العى: العجز عن النطق و بيان مراده. (ابراهيم انيس و ديگران، المعجم الوسيط، تهران، ناصرخسرو، ج 2، ص 642، ماده «ع ى ن») العى: عجز يلحق من تولّى الامر والكلام. (الراغب الاصفهانى، مفردات الفاظ القرآن، دفتر نشر كتاب، 1404، ص 356، ماده «ع ى ن».

41ـ حسن مصطفوى، التحقيق فى كلمات القرآن، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، 1368، ماده «ع ى ن».

42ـ العورة: سوءة الانسان، و كل ما يستحيا منه. الجوهرى، پيشين، ج 2، ص 759

43ـ «فوسوس لهما الشيطان ليبدى لهما ما وورى عنهما من سوآتهما» اعراف: 20 «فأكلا منها فبدت لهما سوآتهما» (طه: 120) «ينزع عنهما لباسهما ليريهما سوآتهما» (اعراف: 27) «فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما» (اعراف: 22) و السوأة: العورة و الفاحشة. و السوأة: الفرج. الليث. السوأة: فرج الرجل والمرأة. قال اللّه تعالى: «بدت لهما سوآتهما»قال: فالسوأة كل عمل وأمر شائن. (ابن منظور، لسان‌العرب، نشر ادب الحوزه، ج 1، ص 97، ماده «س و ء»)

44ـ العورة فى الثغور والحروب خلل يتخوف منه القتل و قال الجوهرى: العورة كل خلل يتخوّف منه من ثغر أو حرب و العورة (كل مكمن للسترو) العورة (السوأة) من الرجل و المرأة قال المصنف فى البصائر و أصلها من العار كانّه يلحق بظهورها عار، أى مذمة و لذلك سمّيت المرأة عورة. (محمّد مرتضى الزبيدى، تاج العروس، بيروت، مكتبة الحياة، ج 3، ص 429، ماده «س و ء».)

45ـ «يقولون إن بيوتنا عورة» ليست بحريزة، مكشوفة ليست بحصينة، عن ابن عبّاس و مجاهد. و قيل: معناه بيوتنا خالية من الرجال، نخشى عليها السراق، عن الحسن. و قيل: قالوا بيوتنا ممّا يلى العدو، و لا نأمن على أهلينا، عن قتادة. (فضل‌بن حسن طبرسى، مجمع‌البيان فى تفسيرالقرآن، تحقيق لجنة من العلماء...، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ج 8، ص 140 / يقولون «إنّ بيوتنا عورة»غير حصينة. (مولى محسن فيض كاشانى، تفسير صافى، تحقيق حسين اعلمى، ط. الثانية، قم، الهادى، 1416، ج 4، ص 169) / «إنّ بيوتنا عورة» اى: ليست بحريزة «إنّ بيوتنا عورة» أى ممكنة للسراق لخلوّها من الرجال. (ابن منظور، پيشين، ماده «عور».)

46ـ اين دو دستورالعمل در روايت مصعدة بن صدقه و فاطمه بنت الحسين به صورت لف و نشر مرتّب و در روايت هشام بن سالم به صورت لف و نشر مشوّش ذكر شده است.

47ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 5، ص 534.

48ـ ابوالصلاح حلبى، كافى، اصفهان، مكتبة اميرالمؤمنين، 1403، ص 139 / شيخ طوسى، الاقتصاد، مكتبة جامع چهلستون، ص 258 / همو، الرسائل العشر، قم، جامعه مدرسين، 1404، ص 176 / قاضى ابن البراج، المهذب، قم، جامعه مدرسين، 1406، ج 1، ص 83 ابن حمزة الطوسى، الوسيلة، مكتبة السيد المرعشى، 1408، ص 89 / ابن زهرة الحلبى، غنية النزوع، قم، مؤسسة الامام الصادق، 1417، ص 65 / أبوالمجد الحلبى، اشارة السبق، قم، جامعه مدرسين، 1414، ص 83 / يحيى‌بن سعيد الحلّى، الجامع للشرائع، قم، مؤسسة سيدالشهداء، 1405، ص 65 / المحقق الكركى، جامع المقاصد، قم، مؤسسة آل‌البيت، 1408، ج 2، ص 96 / الشهيد الثانى، مسالك الافهام، مؤسسة المعارف الاسلاميه، 1413، ج 14، ص 390 / المحقق البحرانى، الحدائق الناضرة، قم، جامعه مدرسين، ج 7، ص 7.

49ـ شهيد اول، اللمعة الروضة البهيه، دارالفكر، 1411، ج 5، ص 99.

50ـ مولى احمد نراقى، مستندالشيعة، مشهد، مؤسسة آل‌البيت لاحياء التراث، 1415، ج 16، ص 7.

51ـ سيد ابوالقاسم خوئى، النكاح، قم، لطفى و دارالهادى، 1407، ج 1، ص 102.

52ـ العلّامة الحلّى، مختلف الشيعة، قم، جامعه مدرسين، 1412، ج 2، ص 124 / محقق كركى، جامع المقاصد، قم، مؤسسة آل‌البيت، 1408، ج 2، ص 168 / علّامه حلّى، نهاية الاحكام، قم، اسماعيليان، 1410، ج 1، ص 517 / علّامه حلّى، تذكرة الفقهاء، مشهد، مجمع البحوث الاسلاميه، 1412، ج 1، ص 117 / علّامه حلّى، منتهى المطلب، مشهد، مجمع البحوث الاسلاميه، 1412، ج 1، ص 277.

53ـ «الاعمى لا يجوز له سماع صوت المرأة الاجنبية، لانه عورة» محقق حلّى، شرائع الاسلام، تهران، استقلال، 1409، ج 2، ص 496 در اين بحث، ر.ك. محمّدعلى انصارى، الموسوعة الفقهية الميسرة، قم، مجمع الفكر الاسلامى، 1415، ج 3، ص 70.

54ـ «و أنّ صوتها ليس بعورة لانّ النبى صلى‌الله‌عليه‌و‌آله سمع صوتها فلم ينكره» شيخ طوسى، المبسوط، مكتبة المرتضويه، ج 6، ص 3. الثانية: أنّ صوتها ليس بعورة. (شهيد ثانى، مسالك الافهام، ج 8، ص 438) و ليس بواضح تحريم اسماع صوتها، لعدم الدليل الصالح له. (محقق اردبيلى، مجمع الفائدة، قم، جامعه مدرسين، 1403، ج 2، ص 164) و ليس بثابت كون صوتها عورة. (محقق اردبيلى، مجمع الفائدة، ج 2، ص 228) و انّ صوتها عورة و توقّف فيه بعض المتأخرّين وهو فى محلّه لعدم ثبوت دليل واضح عليه بل المفهوم من بعض الاخبار مثل تكلّم فاطمة عليهاالسلام مع اصحابه مثل سلمان و غيره و ادخال النبى صلى‌الله‌عليه‌و‌آله جابرا بيتها و تكلّمها و عدم نهى النبى صلى‌الله‌عليه‌و‌آلهالتوجه إذا سمعها الرجل يدلّ على الجواز. (محقق سبزوارى، ذخيرة المعاد، آل‌البيت، ج 2، ص 365) قيل: يحرم سلام المرأة على الاجنبى بناءا على أن صوتها عورة، و الاظهر عدمه. (ميرزاى قمى، غنائم الايام، مكتب الاعلام الاسلامى، 1417، ج 3، ص 237) و حيث لم يتحقق لدينا ما بنوا عليه من كون صوتها عورة بل تحقق خلافه. (آقارضا همدانى، مصباح الفقيه، مكتبه‌الصدر، ج 2، ص 206) أمّا الاول فهى و ان كانت كلمة مشهورة بينهم إلا أنّها لم ترد فى شى‌ء من النصوص فلا وجه لجعلها دليلا. (سيد ابوالقاسم خوئى، كتاب النكاح، ج 1، ص 99.)

55ـ ر. ك. مولى احمد نراقى، پيشين، ج 16، ص 66 / محمّدحسن نجفى، جواهر الكلام، چ ششم، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1394، ج 29، ص 97 / سيدعلى طباطبائى، رياض المسائل، قم، جامعه مدرسين، 1419، ج 10،ص 74 / يوسف بحرانى، حدائق الناضرة فى احكام العترة الطاهرة، نجف، دارالكتب الاسلاميه، 1376، ج 23، ص 66 / سيدمحسن حكيم، مستمسك العروة الوثقى، بيروت، داراحياء التراث العربى، ج 14، ص 48 / امام خمينى، تحرير الوسيلة، قم، اسماعيليان، 1409، ج 2، ص 245 / سيدابوالقاسم خوئى، منهاج الصالحين، چ هجدهم، قم، مدينه‌العلم، 1410، ج 2، ص 260 / سيد ابوالقاسم خوئى، كتاب النكاح، ج 1، ص 99 / سيد محمّدرضا گلپايگانى، هداية العباد، قم، دارالقرآن الكريم، 1413، ج 2، ص 309 / سيدعلى سيستانى، منهاج الصالحين، قم، دفتر آيه‌اللّه سيستانى، 1416، ج 3، ص 15 / محمّدتقى بهجت، توضيح المسائل، قم، روح، 1413، ص 455 / سيدعلى خامنه‌اى، اجوبة الاستفتاءات، دارالنبأ للنشر و التوزيع، 1415، ج 2، ص 27.

56ـ نهى در اين آيه، به خضوع در قول تعلّق گرفته، نه به اصل «قول». پس آيه به زنان نگفته «لا تقلن»؛ دم فرو بنديد و با هيچ مردى سخن نگوييد و با كسى ارتباط كلامى نداشته باشيد، بلكه گفته است «لا تخضعن بالقول» با ناز و كرشمه، كه شيوه خاصى از اداى كلام است، سخن نگوييد.

57ـ «فلا تخضعن بالقول» أى: لا ترققن القول، و لا تلن الكلام للرجال. فضل‌بن حسن طبرسى، پيشين، ج 8، ص 155 «فلا تخضعن بالقول» قيل: فلا تجبن بقولكن خاضعا ليّنا مثل قول المريّبات. (مولى محسن فيض كاشانى، پيشين، ج 4، ص 186) نهاهن عن الخضوع فى القول و هو ترقيق الكلام و تليينه مع الرجال. (سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان فى تفسير القرآن، قم، جامعه مدرسين، ج 16، ص 308) عن ابن عبّاس، قوله «يا نساء النبى لستن كأحد من النساء إن اتقيتن فلا تخضعن بالقول» يقول: لا ترخصن بالقول، و لا تخضعن بالكلام. (ابن جرير طبرى، جامع البيان، بيروت، دارالفكر، 1415، ج 22، ص 5)

58ـ فضل‌بن حسن طبرسى، پيشين، ج 8، ص 155 / مولى محسن فيض كاشانى، پيشين، ج 4،ص 186.

59ـ سيد ابوالقاسم خوئى، كتاب النكاح، ج 1، ص 103.

60ـ ر.ك. سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 16، ص 308.

61ـ كلاما معمولاً مستقيما يعرفه الشرع و العرف الاسلامى و هو القول الذى لا يشير بلحنه إلى أزيد من مدلوله معرى عن الايماء إلى فساد و ريبة؛ «قول معروف»، سخن معمول و رايج ميان مردم است كه اهل عرف و شرع آن را مى‌شناسند و آن سخنى است كه با لحن و آهنگ خود بر بيش از مفاد استعمالى اشاره نداشته و از هرگونه اشاره به فساد و شهوت خالى است. سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 16، ص 308 «و قلن قولاً معروفا» مستقيما جميلاً بريئا من التهمة بعيدا من الريبة موافقا للدين و الاسلام. (محمّدحسن طوسى، التبيان فى تفسير القرآن، تحقيق احمد حبيب قصير العاملى، ج 8، ص 338 / فضل‌بن حسن طبرسى، پيشين، ج 8، ص 155 / مولى محسن فيض كاشانى، پيشين، ج 4، ص 186 «و قلن قولاً معروفا» قال ابن زيد: قولاً حسنا جميلاً معروفا فى الخير و معنى هذا أنّها تخاطب الاجانب بكلام ليس فيه ترخيم، أى لا تخاطب المرأة الاجانب كما تخاطب زوجها. (ابن كثير القرشى، تفسير القرآن العظيم، بيروت، دارالمعرفه، 1412، ج 3، ص 491) «و قلن قولاً معروفا» أى صحيحا عفيفا لا يطمع فاجر. (ابن الجوزى، زاد المسير، بيروت، دارالفكر، 1407، ج 6، ص 196.)

62ـ و قال عليه‌السلام: خيار خصال النساء شرار خصال الرجال: الزهو والجبن و البخل، فإذا كانت المرأة مزهوة لم تمكن من نفسها. و إذا كانت بخيلة حفظت مالها و مال بعلها. و إذا كانت جبانة فرقت من كل شى‌ء يعرض لها. نهج‌البلاغه، ح 234.

63ـ شايد علت اينكه در آيات و روايات به رعايت اين ادب در طرف مردان اشاره نشده اين است كه مورد ابتلاى آنان نيست. مردان معمولا صريح، با قاطعيت و درشت و به دور از ادا و اطوار سخن مى‌گويند بر خلاف زنان كه تواضع و نرم‌گويى جزء طبيعت آنهاست.

64ـ شيخ صدوق، من لا يحضره‌الفقيه، ج 4، ص 6 / همو، الامالى، ص 510.

65ـ يوسف بحرانى، پيشين، ج 23، ص 67 / سيدعلى طباطبائى، پيشين، ج 10، ص 75 / ميرزاى قمى، پيشين، ج 2، ص 537 / محمّدحسن نجفى، پيشين، ص 29 و 97.

66ـ قاضى نعمان، پيشين، ج 2، ص 214.

67ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 2، ص 664 / ابن ابى جمهور الاحسائى، پيشين، ج 1، ص 190 / شمس‌الدين ذهبى، تذكرة الحفاظ، مكتبة الحرم المكى، ج 2، ص 633.

68ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 2، ص 633.

69ـ سيدعبداللّه جزائرى، التحفة السنية، نسخه خطى، ص 323.

70ـ همان، ص 323.

71ـ شيخ صدوق، ثواب الاعمال، چ دوم، قم، منشورات رضى، 1368، ص 280.

72ـ همان، ص 284.

73ـ محمّدبن جرير الطبرى الشيعى، پيشين، ص 232 / سيدهاشم بحرانى، مدينة المعاجز، تحقيق سيد عزت‌اللّه مولايى الهمدانى، مؤسسه معارف اسلامى، 1413، ج 5، ص 109 / محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 7، ص 213؛ ج 46، ص 247.